



پوشه‌های علمی و پژوهشی

مدخل

۲۹ خرداد سالروز شهادت معلم شهید دکتر شریعتی بود و متأسفانه مجله نتوانست به موقع از این جامعه‌شناس مسلمان یاد نماید. شریعتی از معدود روشنفکران و عالمان دردمندی بود که برخلاف خیل عظیم روشنفکر نمایان معاصر در مواجهه با فرهنگ و علوم غربی خود را نیاخت و با تعهد و عشق عمیق به اسلام و فرهنگ اسلامی، دانش و یافته‌های علمی خود را در خدمت رشد و اعتلای روح اعتماد به نفس و اندیشه بازگشت به خویش و ارزش‌های والای فرهنگ اسلام و تشیع ناب قرار داد. متأسفانه غیر از نسل مانوس با نوشته‌ها و آثار کلامی و قلمی او در دهه ۱۳۵۰ که خود سهم عظیمی در به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی داشت دوستان بدسلیقه، منحرف و منافق او به اتفاق دشمنان جاهل و متحجر مشترکاً شرایطی بوجود آوردند که جامعه نتواند

آنچنانکه شایسته است با دیدگاهها و اندیشه شریعتی به درسی و بدون حب و بغض آشنا شود و عظمت کار و تلاش او را ضمن عنایت همه کاستی‌ها و نواقص آن بخوبی دریابد.

نشریه رشد آموزش علوم اجتماعی در حد خود لازم می‌داند این کمبود را جبران نماید و شریعتی را به عنوان یک مسلمان دردمند با همه قوت و ضعف‌هایش به مخاطبین معرفی نماید. البته تحقق این هدف همت والای صاحب‌نظران از جمله رامسی طلبد تا با مسألات گرانقدر خود نشریه را یاری نمایند. در این شماره دو مقاله درسیافتی را با وجود کاستی‌هایی که دارند، در مجموع به هدف مجله در این زمینه کمک می‌کنند، درج نمودیم، امیدواریم در تقویم راه از کمک بسیار دلان منصف و محققان حقیقت‌جو استفاده کنیم.

رشد آموزش علوم اجتماعی

دردمندی و بی‌تابی

دکتر شریعتی

میر حمید نیکزاد

شریعتی با طراوت و پرجاذبه توجه بخش عظیمی از نسل جوان را به خود معطوف داشته است؟ آنهم نسلی که در برآمد انقلابی و متعهدانه، هم‌عصر و هم‌نسل شریعتی نیست و به‌زعم برخی از تحلیلها در کوران رخ‌نمایی واقعتهای سخت عرصه زمین (نظم ۲۰۰۰) قرار دارد، در عصری که همه تسجریات راه سخت انقلاب مؤید فرود انقلاب از فراز و درس‌آموز پختگی و کناره‌گیری از شور و سہش و جوانسری‌اند! در چنین برزخی این نسل، تنها از طریق تاریخ و به‌یمن حضور تک عناصر روشن بین هم‌عصر دکتر شریعتی، با نام وی آشناست و همین حضور و اشتیاق به فراگیری تفکر دکتر شریعتی، نشانی از اعتماد این نسل به طراوت، شورآفرینی و حرکت‌زایی اندیشه شریعتی است و سؤال کماکان باقی است؟! رمز طراوت و تازگی افکار شریعتی ابستدا در شخصیت سیاسی، اجتماعی وی و سپس در ارائه مباحثی نو و عمیق پیرامون انسان و تحولات اجتماعی مستتر است. معمولاً تفکری در عرصه تحولات اجتماعی باقی می‌ماند و در تعاطی افکار رنگ نمی‌بازد که نگاهی عمیق و فراگیر به دیالکتیک انسان و جامعه داشته باشد و در برخورد با معضلات اجتماعی بتواند تعریف صحیحی از عناصر و ارتباط میان آنها ارائه دهد و به تعبیری، در

بینجامد و چیزیکه در طول دهسال انقلاب مشاهده نشد، همین عمق‌بخشی به انتقادات بود و تنها در مجموعه‌ای از تقدیس و مذمت متوقف ماند. بدون اینکه راهبردی در اختیار نسل جوان قرار دهد و یا لااقل تفکر او را در جایگاه تاریخی خود، درست معرفی کند و اگر منزلتی برای آن قائل نیست از شأن او نیز نکاهد. در چنین اوضاعی، طبیعتاً آراء شریعتی در بستر واقعی رشد و گسترش خود مسورد ارزیابی قرار نگرفت و در این تقصیر، حضور محبان غالی بی‌تأثیر نبود.

اما در چهاردهمین سالگرد هجرت خونین آن شهید، شاهد طرح گسترده نظریات او در رسانه‌های همگانی و رویکردی دوباره به ارزشهای مطرح شده از سوی وی در مجامع علمی، سیاسی آنهم در سطوح مختلف می‌باشیم. بی‌تردید واقعتهای سخت زمینی و تحولات قانونمند اجتماعی در شکل‌دهی به این رویکرد نقشی تعیین‌کننده دارند، اما این رویکرد و اشتیاق به بازخوانی دوباره آثار شریعتی سؤالی را پیش روی جامعه و مسئولان قرار می‌دهد که ویژگیهای پایدار و بی‌زوال تفکر دکتر شریعتی چیست که با گذشت دوازده سال از پیروزی انقلاب و رویارویی با امواج سهمگین حوادث و هضم و دفع و جذب آراء گوناگون هنوز نظریات شهید

بیست‌ونہ خرداد سال ۱۳۷۰ چهاردهمین سالروز شهادت دکتر علی شریعتی است. اندیشمندی که در راستای هویت‌بخشی دینی به انسان هم‌عصر خویش و احیای تفکر دینی از جایگاهی والا برخوردار بوده و از نقش‌آفرینان عمده انقلاب اسلامی محسوب می‌شود. در دهه پرفراز و نشیبی که انقلاب اسلامی پشت‌سر نهاد، شاهد نوعی برخورد سهل و ممتنع با تفکر دکتر بودیم. قریب به اتفاق نظرات و آراء که در خصوص مختصات فکری و ویژگیهای شخصیتی دکتر شریعتی مطرح شد، نوع برخوردی تقابلی بود و ماهیتی دوگانه داشت یا تأیید محض بود یا تخطئه محض! شق سومی هم اگر مطرح شد، مطابق با شرائط و اوضاع سیاسی، اجتماعی حالتی دوگانه می‌یافت، به طرح نظر و تأیید دکتر شریعتی می‌پرداخت، اما با چون‌وچرا! مثلاً، شریعتی در شوربخشی به نسل جوان خوب بود، ولی مستأسفانه عمق فلسفی نداشت. شعائر اسلامی را خوب مطرح کرد، اما به دلیل تحصیلات غربی و الگوهای غیرمکتبی (ماسینیون، گوروپج و...) نتوانست به آن پایه و عمق بدهد! جریان فسوق‌الذکر علیرغم وارد دانستن برخی انتقادات اصولی به تفکر دکتر، هرگز نتوانست جمع‌بندی اصولی از اشتباهات دکتر ارائه دهد، چرا که باب نقد و فحص باید به تحلیلی منسجم از تفکر مورد نقد



پوشبهای اجتماعی، قابلیت تبدیل به سیستم شدن را داشته باشد و بتواند مدلی از خود بجا نهد! و نسل معاصر در تفکر شریعتی بخصوص طرح اسلام‌شناسی هندسی، این قابلیت سیستمی را یافته است. این قابلیت مربوط به وسعت اطلاعات و دایره آگاهیهای تاریخی، سیاسی و اقتصادی، جامعیت نظریه، ژرف‌نگری شریعتی و دقت استدلال او در مسائل مختلف بوده و از این حیث، دکتر شریعتی را در زمره آخرین نسل روشنفکران دایره‌المعارفی قرار داده است.

علیرغم این واقعیت (جامعیت ثوریک)، راهبر دکتر شریعتی در عرصه مبارزه با نظام ستمشاهی و طرح نظر احیاء تفکر دینی، حجم تئوری و وسعت دانسته‌ها نبود. آنچه که به تفکر دکتر غنا و شخصیت بخشید، خلوص، دردمندی، نیاز و بینایی شریعتی در انجام کار و خدمت به همعصران خویش بود، تلاشی بی‌پیرایه و فارغ از میل به جاه و مقام و جلال و شکوه و زرو آرامش و رفاه (۱). شریعتی با وقوف به معضلات فکری و جاذبیت سرمایه‌داری معاصر، بدون چشمداشت خود را در امواج بلارها نمود تا برای دغدغه و اضطراب و نیاز همفکران و هم‌عصران خود پاسخی جوید و برای شعار فرزند زمان خویش بودن عینیتی بیابد.

دکتر شریعتی از برخورد بسی‌واهمه با مشکلات و آغوش‌گشایی به روی خطرات، قصد قهرمان‌سازی نداشت. شریعتی هرگز نمی‌خواست قهرمان باشد، او ضد قهرمان بود.

هر چند از قهرمانی چیزی کم نداشت، علاقه‌ای به مراد شدن نداشت، هر چند جامعه چون مرید، به پای سخنانش نشست و به سان مراد با او مواجه شد. شریعتی انسانی بود مانند همه انسانها، از گوشت و خون، اما یک خصلت به وی شخصیتی ممتاز بخشید و او را از هم‌عصران خویش متمایز ساخت و آن دردمندی وی بود، بی‌تابی وی بود: «اکنون فقط یک حالت و آن بی‌تابی است. بی‌تابی‌ایکه عناصری از شتابزدگی و وحشت را در خود دارند» - «خدا گواه من است که من بر شهامت یا قدرت خود تکیه نمی‌کنم که شما بهتر از هر کس می‌دانید که نه شهامت دارم و نه قدرت، به شدت دردم تکیه می‌کنم» دردمندی شهید وی را در شناخت دقیق اوضاع و احوال جامعه و فضایی که همفکران و هم‌نسلان وی در آن نفس می‌کشیدند یاری داد و این امکان را به او بخشید تا روح زمان خود را بهتر درک کند و لذا توانست حرفهای برانگیزاننده و نوی را مطرح کند. دکتر شریعتی در عمق کاوی روحیه جامعه و نیاز عصر، تعارض غلط و جاهلانه علقه روشنفکری با عرف و اخلاق و روح دینی را دریافت: «در جامعه ما نویسنده بودن، حتی روشنفکر بودن با مذهبی بودن مغایر است»^۵ لذا برای دستیابی و وقوف به ریشه دین‌گریزی و میزب‌ستیزی عصر جدید، کند و کاوی همه‌جانبه در سرشت ادیان را آغاز کرد و پنجره‌ای به روی ایمان دیروز باز نمود و چوب‌بست آنرا قلم امروز قرار داد: «شما بودید که ایمان به اسلام و عشق به علی را در عمق و جان و مغز و استخوان من غرس کردید و علیرغم نامساعد بودن آب‌وهوایی که در آن دم می‌زنم و زندگی می‌کنم... هر روز در من قوی‌تر می‌روید و به برگ و بساری بیشتر می‌نشیند»^۶

در دردمندی و شور و شوق و حرکت شریعتی در احیاء تفکر دینی همین بس که

نسبت به بی‌اعتنایی مارکس به مذهب و طرح آن به عنوان تریاک توده‌ها سخت برمی‌آشوبد: «مارکسیزم بیش از تمامی مکتب‌های مادی علیه مذهب پیکار می‌کند. گرچه به همان اندازه که از همه نسبت به مذهب خشن‌تر و متعصب‌تر است، استدلال منطقی آن علیه مذهب، بی‌پایه‌تر، سست‌تر و مبهم‌تر است»^۷ - «مارکس آسانترین راه را برای پیکار با مذهب می‌جوید. می‌خواهد استدلال کند که دین عامل توجیه بی‌عدالتی‌های اجتماعی بوده است»^۸ دکتر شریعتی از دین‌گریزی جاهلانه عصر خویش و وضع رقت‌بار جامعه در تقلید از فرهنگ غرب و خودباختگی مقابل آن رنج می‌برد.

و با همه وجود بازگشت به خویش، خویش دینی و قرآنی را مطرح کرد.^۹ دکتر شریعتی در روبرویی با سقوط اخلاقی جامعه خود را نباخت. ناامید نشد، به قالبها و اندیشه‌های رسمی تن در نداد، داد و قسال روشنفکران غربگرا را شنید و در همان فضا با آنان زندگی در اجبار را پیش گرفت، اما به ارزیابی آن نشست، با عصر خویش زندگی کرد ولی در آن غرق نشد. به عمق سنتهای اجتماعی و باور مذهبی جامعه نقب زد، اما در ژرفسای آن مستحیل نشد. در میانه باور متعصبانه مذهب سنتی و مذهب‌گریزی جامعه روشنفکری ایستاد، اما هشیاری و استقلال خود را در قضاوت از دست نداد. سنتها را نقد نمود، اما بیخردانه مورد تهاجم قرار نداد. به ایمان دیروز عشق می‌ورزید. اما چشم بر واقعیت متحول و نوشوندگی علائق فکری و آداب اجتماعی فرو نیست. غور در عمق مسائل مذهب سنتی، وی را از ضرورت آشنایی و تسلط بر مقولات و دستاوردهای نوین فکری جامعه جدید بی‌نیاز نساخت. با ایمان دیروز تغذیه شد و با قلم امروز شاخ و برگ گسترده^{۱۱} به یک کلام، دین‌باوری جوهر پایدار تفکر شریعتی بود. در

زرفسای مذهب، صدف ترقی خواهی، خدا باوری، عدالت خواهی، ظلم ستیزی را صید نمود و با عمیق شدن در زندگی و سرنوشت پیامبران و ادیان توحیدی، زنده بودن به نام و برای نان را برای خود سخت یافت و در زندان خاک، نفس کشیدن را برای روح تنهای خود^{۱۲} محال دید: «سرگذشت سرخ شهیدان شیعه و علمای بزرگ و مجاهد و آزادمرد شیعه زنده ماندن را برای محال و نفس کشیدن را برای دشوار کرده است»^{۱۳} شریعتی در کشف رمز و راز مقاومت سترگ نهضت اعتراض و فرا رفتن از وضع موجود «شیعه» به انقلاب دائم رسید و برای دائمی ساختن انقلاب، پویا بودن و رفتن را مطرح کرد: «در ماندن است که می‌بوسی»^{۱۴} رفتن در نزد شریعتی رفتنی هدفدار، دارای اندیشه، طرح، بلوغ و نبوغ بود.^{۱۵}

لذا در فهم نهضت اعتراض و انقلاب دائم تشیع به قرآن رسید. قرآن را پشتوانه صبر و قهرمانیهای بی‌مثال سربداران شیعه یافت. قرآن متکی به آیات و پدیدهای قانونمند (شهود)، قرآنی که به زبان روشن و عاری از پیچیدگی فلسفی سخن می‌گوید، قرآن جاری در طلب و نیاز، قرآن شورشی بر ملاء و مترف، قرآن سخت‌گیر بر استثمار و استضعاف، استکبار و استعلاء، قرآن مسلح به حدید و میزان، قرآن مأنوس با ناس، قرآن نازل بر رسولان امی، قرآن همسان فطرت، قرآن همدوش حرکت، قرآن همراه نیاز، قرآن رها در قیام، قرآن سرریز در تغییر!

شریعتی در درون‌کاوی مذهب جامعه، قرآن متکی بر قوانین سخت و تخطی ناپذیر، قرآن دعوت کننده به شورش و قیام، قرآن عاصی بر جهل و ظلم و قرآن بشارت دهنده صبح و مطلع فجر را از شهر و خانه و زندگی و حیات مردم بر کنار دید نه تنها بر کنار، بلکه دور و بیگانه یافت و تمام شور و سهش آنرا در قطره اشکی

بر گوری خلاصه دید.^{۱۶}

از حال و روز قرآن و جایگاه رقت‌انگیزی که مذهب روز بدان بخشیده بود، دکتر مسئله بازگشت به قرآن را مطرح کرد و از مظلومیت قرآن به مظلومیت حاملان و الگوهای عینی و مطرح قرآن «ائمه» رهنمون شد و دریافت که چگونه پیشتازان آزادی، عدالت، شرف، عزت، حلم و سخاوت به منجیان دوراهی خوف و رجاء آدمیان سست عنصر تبدیل شده و در پل نازک‌تر از موی صراط، مأمور به نجات آدمیان گنهکار و ترسان از عتاب خدا گشته‌اند و بهر روی نمادی‌اند مجسم از آنروی چهره خدا «رحمانیت او»: «ائمه بزرگ شیعه را بجای اینکه امام بگیریم، ابزار کسب نجات ناشایسته گرفته‌ایم و پارتی صاحب نفوذی در دستگاه دادگستری خداوند»^{۱۷}

در راستای درک چنین چهره‌ای آلوده از رابطه میان انسان، خدا و ائمه که جز رابطه شفاعت، راهی دیگر برای پایان‌دهی به ضعف، خفت، خواری و سست عنصری و میلی رها در گناه و لذات دنیای پست وجود ندارد و تنها با معجزه لحظات پایانی زندگی (استجاب دعا و شفاعت پس از توبه) قادر به رهایی است و در این میان، تنها چیزیکه مطرح نیست مقام شامخ و خداگونگی انسان است. انسانی که با عجز و انابه و غافل از منزلت خویش به همه فضائل و خصائل و تواناییهای خود بی‌اعتماد است. همان انسانی که موظف رسیدن به مقام خلیفه الهی است همان انسانی که خدا از شأن خلق و مقام او بر خود احسن می‌فرستد^{۱۸}

«تبارک الله فی احسن الخالقین» در چنین فضای فکری و اعتقادی است که شریعتی به ریشه‌های جمود و ذلت‌پذیری جامعه پی می‌برد! جامعه‌ای بی‌باور، تحقیر شده و بی‌اعتماد به فضائل و خصائل خویش! چنین جامعه‌ای ناگزیر به کرنش و تقیه در برابر قدرت حاکم است و در برابر ندای وجدان و آگاهی مردم

ناچار است به خود دروغ بگوید و در مقابل عوام ریاضیه کند^{۱۹} و در نتیجه نتواند روح اسلام آزاد و روح رابطه آزاد بین خدا و خلق را دریابد.

کار ژرف شریعتی همین است که به نسل خویش اعتماد بخشید. او را به تواناییهای واقف ساخت، پیشینه مذهبی و تاریخی او را شکافت. الگوها و قهرمانان و اساطیر مذهبی و ملی او را از لابلای قرون بیرون کشید. امامان او را با چهره‌ای خون‌آلود، صداقتی ژرف و نیازی غرق در خلوص و ایمان پیشاروی تاریخ و نسل خویش گذارد. رابطه خدای بدون خلق، و خلق بدون خدا را در هم ریخت و نشان داد که یکطرفه ساختن این دیالکتیک، با گذاشتن به جهانی فارغ از عشق، شور، جذب و بی‌تابی است که در آن تصویری از غایت متعالی نمی‌توان یافت و عیانترین و دسترس‌ترین فرجام دیالکتیکی چنین یکسویه، خودپرستی انسان اروپائی ایستاده در میانه سکه رایج حقارت و زیرپرستی و ناچیزی و خردی بشر پرورده نظام کلیسایی است که به یاری علم و اعتماد به آن، نه علیه خدا، که علیه خود قیام نموده و به انهدام خویش مشغول است.^{۲۰}

بنابراین اگر افکار شریعتی هنوز هم بر جاذبه و شورآفرین است، این جاذبه شورآفرینی مرهون نگاه او به انسان، رابطه آن با خدا و اجتماع و فهم دینی است. شریعتی در شناخت دینی، این رابطه را به دیالکتیک یکسویه و تک‌مضمونی (اخلاق صرف) بین خدا و انسان محدود نمی‌کند، بلکه دامنه آنرا وسیع می‌سازد، اجتماع، طبیعت و تاریخ عرصه‌های دیگری هستند که دکتر شریعتی آنها را در ارتباط با خدا و معرفت دینی داخل می‌کند (طبیعت، تاریخ، جامعه، خویشتن خویش) چهار عنصری هستند که از آنها تحت عنوان چهار زندان یاد می‌کند.^{۲۱} در واقع با طرح چهار زندان، شریعتی حیطه نظارت دینی را وسعت بخشیده

و با همه جانبه کردن آن، معرفت دینی را جهانشمول می‌سازد. در این جهانشمولی، از تک نگر، تک عاملی ساختن دیالکتیک و فردی ساختن رابطه انسان و خدا فاصله می‌گیرد.^{۲۲}

در چهار زندان، انسان دیگر، انسان تنهای هبوط کرده در برهوت زمین نیست، هر چند به یک معنا هبوط نموده و تنهاست! اما انسان ماهیگیر تنها و معطوف به خود و منافع خود نیست که در جزیره خیالی دانیل دفو، بهشت موعود خود را بنا نهد. جامعه نیز در این هبوط، حضوری مستقل، قانومند و عینی دارد و برآیند حضور نوعی انسان است و مقدم بر تنهایی و مکتسبات تجربی وی، تأثیر خود را بر روند تکامل جهان اعمال می‌کند.

علاوه، بر جامعه، طبیعت نیز پیش روی انسان قرار دارد. با همه مهابت، بزرگی و ژرفایش و انسان خو کرده به شفاعت و بی‌باور به استعداد و توانائیهای خویش، ناگزیر است با این مهابت طبیعی پنجه افکند و با انکاء به توانایی، صلاحیت، خلاقیت و صنعت‌سازی خویش بر مهابت آن فائق آید. تاریخ خود، گردونه سخت و صعب العبوری است که تنها انسانهای آگاه، دردمند و واقف به خصلتها و توانائیهای ذاتی خویش را، راه عبور می‌دهد، تاریخ فشرده تجربیات و تأملات فلسفی انسان در گذر مبارزه با خود، طبیعت و جامعه است. تاریخ خود فلسفه عبور انسان از کوره راه جهل و تنهایی به شاهراه زندگی اعتقادی نمونه‌وار «امت» است.^{۲۳}

تاریخ تازایانه بیداری است نسبت به قانونمند بودن تحولات و حرکتهای اجتماعی و حیات و مرگ تمدنهایی که انسان در جهاد عظیم و ناگزیر از هبوط تنهایی آغاز کرده است. تاریخ ذکر غلبه بر ضرورتهای از پیش تعیین شده نمایش وجود^{۲۴} به کمک اراده و درک صحیح قانومندیها، بخدمت‌گیری آن

قوانین، به منظور ورود به قلمرو آزادی است. با تسخیر طبیعت، تاریخ و جامعه، انسان به زندان خود وارد می‌شود.^{۲۵} زندانی با سخت‌ترین بازجویی! انسان اغوا شده جاردانگی، از هستی، چرایی هستی، از ضرورت آمدن، دلیل آمدن و علت رفتن خود پرس و جو می‌کند و به وقوف بر سقوط در اغوا اصرار دارد. این انسان می‌خواهد از هستی در خود و برای خود به هستی برای دیگری و از حیات در خود، به حیات در دیگری راه جوید و در این ورطه پرتلاطم «خوددایی، دگرایی» ایثار، شهادت و از خودگذشتن است که مفهوم می‌یابد و مرگ سرخ‌زیبند چنین انتخابی است.^{۲۶} مرگ وازه‌ای که در طول حیات شریعتی او را به خود مشغول داشته است^{۲۷} و قهرمانانه و اساطیری، رسا و پرطنین بر تن سرد خاک گام برمی‌دارد و آنانی که قدرت انتخاب مرگ سرخ را ندارند، مرگ سیاه ذلیلانه آنان را در خواهد ربود.

درواقع دکتر شریعتی با فلسفه شهادت^{۲۸} در شکستن بندهای زندان خویشتن خویش به قاموس تکامل‌یابنده مرگ (نفی) در فلسفه هگل عمق و ژرفایی دیگر می‌دهد. فلسفه مرگ در دیدگاه هگل، فلسفه انتخاب حیات نیست. فلسفه گذشتن از حیات است، فلسفه‌ای که در قلمرو و انحصار آزاد مردان و شجاعان و به یک کلام خدایان عرصه وجود است.^{۲۹} در نظریه شریعتی وجهی دینی و مردمی می‌یابد که نه متعلق به خواص و اشراف و سیر و سلوک طبقه‌ای از گزیدگان، بلکه متعلق به ناس و سرشت ویژه و پویای انسان تمامی است که به ضرورت تغییر، مسئولیت‌تغییر، و حرکت قانومند و هدفدار جهان اعتقاد دارد و به عنوان انسان متعهد و کامل، در تنی مرکب از گوشت و خون، که اندیشه دارد و احساس دارد، فانی و درگذرنده است و با گذشتن از خویش جساودانه می‌شود^{۳۰} مگر نه اینک

جساودانگی ظریفترین و متعالی‌ترین شکل صیانت از نفس انسان آزاد است. لذا آنچه که دیباچه تفکر شریعتی را کماکان بازنگهداشته و نسل جوان و مشتاق و تشنه دانستن و خودساختن را سیراب می‌سازد، اصالت و ژرفای انتخاب انسان، در روبرویی با پدیده مرگ و گذشتن از حق حیات خویش است! انتخابی که در نزد وی با دغدغه و دردمندی و بی‌تابی شروع می‌شود و از تأمل در اوضاع و سرنوشت رقت‌بار مذهب تسقیه به سوی بازگشت به خویش و احیاء تفکر دینی راه می‌گشاید و در بازشناسی حاملین دین و مصداقهای عینی آن به خانه کوچک اما بزرگتر از همه تاریخ «خانه گلین فاطمه» اقتدا می‌کند و در رهجویی به سوی انقلاب دائمی و دائمی ساختن اخلاق انقلابی در آوردگاه کربلا خیمه به پا می‌دارد و راه فلاح راه درستکاری، راه باقی ماندن بر سیرت انسانی، انسان متعهد، انسان از خود بیرون شونده، انسان ایثارگر، انسان آزاد باقی بر فطرت را در سخره گرفتن حیات می‌داند و به فرارفتن از آن می‌اندیشد و با شهادت به انسان مسحور هوسهای پلید سرمایه‌داری جهانی و محصور در سوسیالیسم ناهنجار مارکس درس دین‌باوری، خودباوری و اعتماد می‌دهد و راه می‌نمایاند^{۳۱} و این اصل اعتماد به خود و انسان معاصر هم عصر خود است که انقلاب می‌آفریند و امید می‌دهد و بر این دژ اعتماد است که نمی‌توان حمله برد. با اعتمادبخشی به نسل جویای هدفمندی و دینداری است که تفکر احیاء دینی روئین‌تن می‌شود و بالوده به فراز میل می‌کند.

پاورقی‌ها

- ۱ - خدایا، مرا به ابتذال خوش‌بختی مکشان، اضطرابهای بزرگ، غمهای ارجمند، و حیرتهای عظیم را به روح عطا کن. نیایش
- ۲ - خدایا، رحمتی کن تا ایمان نام‌ونان برایم

نیابود، قوتم بخش تا نامم را وحی نامم را در خطر ایمانم افکنم نیایش

- ۳- مجموع آثار ۱- با مخاطبهای آشنا ص ۴۰
- ۴- مجموع آثار ۱- با مخاطبهای آشنا ص ۳۶
- ۵- مجموع آثار ۱- با مخاطبهای آشنا ص ۳۷
- ۶- مجموع آثار ۱- با مخاطبهای آشنا ص ۳۵
- ۷- مجموعه آثار ۲۴- انسان ص ۸۹
- ۸- مجموعه آثار ۲۴- انسان ص ۸۴ و ۸۵
- ۹- خدا یا مرا از فقر ترجمه و زیونی و تقلید نجابت بخش تا قالبهای ارثی را بشکنم تا در برابر قالب ریزی غرب بایستم نیایش
- ۹- وقتی ما احساس کردیم به سوگی و ذلت منسوب هستیم و تاریخ و فرهنگمان بوج و بی ارزش است و یا نمی دانیم چیست از خودمان بیزار می شویم و از هر چیز علامت ماست نفرت پیدا می کنیم تاریخ تمدن - م ۱۰ - ص ۲۳۷
- ۱۰- دعوتم به بازگشت به خویش از سر کهنه پرستی و گذشته گرایی نیست، وحشت از تبدیل یک روح شرقی است به یک هیکل آمریکایی که بزرگترین خورنده اسفنج در سال ۱۹۳۷ هنوز هم امام و ابرمرد و مظهر ارزشهای وجودی و قهرمان حماسه جاویدان جنوب است
- مجموعه آثار ۱- با مخاطبهای آشنا ص ۱۶۱
- ۱۱- آنچه در برابر این هردو فاجعه می تواند مقاومت کند، تبدیل اسلام از مجموعه سنتهای موروثی، میراثهای فکری و فرهنگی و طبقاتی و قومی و... به یک دعوت و بعثت ایدئولوژیک است... تفسیری نه با فرمولهای علمی، که با بینش علمی، روحی انسانی مجموعه آثار ۱- با مخاطبهای آشنا ص ۱۷۸
- ۱۲- هم چون کرگدن تنها سفر می کنم، تنهایی فلسفه من است و جدائی منهدم و بی کسی جهان بینی ام مجموعه آثار ۱- با مخاطبها ص ۶۴
- ۱۳- مجموعه آثار ۱- با مخاطبهای آشنا - ص ۳۶
- ۱۴- اگر پیاده هم شده است سفر کن، درماندن می پوسی، هجرت کلمه بزرگی در تاریخ شدن انسانها و تمدنها است مجموعه آثار ۱- با مخاطبهای آشنا ص ۲۲۸
- ۱۵- نهضت ابراهیم که اسماعیل قربانی بزرگ آن باشد، یادآور تحرک هاجر، یادآور مهاجرت دائم است و ادیان ابراهیمی و دین اسلام دین هجرت هستند. هجرت از درون؟ دائماً هجرت از بیرون!

دائماً. همواره روحی مهاجر باش، به سوی مبداء! به سوی مقصد! به سوی آنجا که می توانی انسان باشی و همه این حرکتها روی یک محور است... روح هر جا ماند مرد، چنانچه جامعه در هر حال که ماند، مُرد و فکر نیز که هر جا ماند مُرد مجموعه آثار جلد ۲۹- میعاد با ابراهیم ص ۱۱۳

- ۱۶- مذهب فعلی ما، قرآن را از شهر و خانه و زندگی و حتی مدارس دینی برده به قبرستان، گذاشته توی طاقچه مجموعه آثار جلد ۱- با مخاطبهای آشنا ص ۲۱
- ۱۷- مجموع آثار، جلد ۱- با مخاطبهای آشنا ص ۱۷
- ۱۸- مذهبی که انسان مادی خاکی را مقام خلافت خدایی می بخشد در دست اینان مذهبی می شود که انسان را خلق و خوی سگ می دهد و کلب آستان می خواهد مجموعه آثار ۱- با مخاطبهای آشنا ص ۳۹
- ۱۹- علت بدبختی و روح ذلت پذیری را در دو چیز می بینم تقیه در برابر حاکم، ریا در برابر عوام. پس مجال برای ظهور حقیقت کجا است مجموعه آثار ۱- با مخاطبهای آشنا ص ۱۴
- ۲۰- علم از خدمتگزاری دین رها شد، به خدمت قدرت درآمد، بدل به یک سیانتیسم کوتاه فکراته و منجمدی شد که مسیح را کشت، خود چاکر قیصر گشت مجموعه آثار ۲۴- انسان ص ۶۳
- ۲۱- انسان دارای چهار جبر است، انسان زندانی چهار زندان است و طبیعتاً وقتی می تواند انسان باشد که از این چهار جبر رها شود انسان و اسلام ص ۹۹
- ۲۲- در سرمایه داری انسان بی بندوبار، در مارکسیزم انسان در بند، آنجا انسان قلابی اینجا انسان قالبی مجموعه آثار ۲۴- انسان ص ۶۵
- ۲۳- اسلام فردا، اسلام مفاتیح نیست، اسلام قرآن است... تشیع فردا تشیع شاه سلطان حسین نیست، تشیع حسین است، مذهب فردا مذهب جهل و جور و تعصب عوام و کهنگی نیست، مذهب شعور و عدل و آگاهی و آزادی و نهضت و حرکت انقلابی و سازندگی و... تسلط بر زمان و بر سر نوشت تاریخ است مجموعه آثار ۱- با مخاطبهای آشنا ص ۱۴۱
- ۲۴- خود را آنچنان بساز تا بتوانی بازیگر خوب و لایق این نمایش باشی که قلم تقدیر در صحنه این

زمین برای فرزند آدمی نوشته است با مخاطبهای آشنا - ص ۱۵۳

- ۲۵- پس از زندان اول: زندان طبیعت، انسان با خود آگاهی و اراده و آفرینندگی خودش به وسیله شناخت طبیعت یعنی علم به دست می آورد. از زندان دوم، هیستوریزم هم با شناخت به فلسفه تاریخ رهایی خودش را به دست می آورد از زندان سوم، سوسیولوژیسم، زندان نظام اجتماعی نیز افراد با علم رهایی خودشان را به دست می آورند. زندان چهارم بدترین زندان است و انسان در برابرش عاجزترین زندانی است انسان و اسلام ص ۱۲۶
- ۲۶- فرزندان شما مرگ سرخ را برای این نسل تفسیر کردند. م ۱- با مخاطبهای آشنا ص ۲۳۸
- ۲۷- مرگ و شهرت، رنج و خطر دو دوست همیشگی من بودند مجموعه آثار ۱- با مخاطبهای آشنا ص ۴۸
- ۲۸- شهادت در اسلام خود یک اصل است، یک حکم است، مستقل در کنار جهاد، هنگامی که جبهه حق خلع سلاح شده است... مرگ را همچون سلاحی به دست گرفتن و بر سر خصم کوفتن مجموعه آثار ۱- با مخاطبهای آشنا - ص ۲۳۰
- ۲۹- تنها با خطر انداختن زندگی است که آزادی حفظ خواهد شد و ثابت خواهد شد که ذات خود آگاهی وجود نیست، فرو شدن اش در گستردگی کمی حیات نیست آن فردی که زندگی اش را به خطر نیفکنده البته می توان شخص نامید. اما خودوی به حقیقت این بازشناسی یک خود آگاهی مستقل نرسیده است. «در شناخت اندیشه هگل - ص ۷۶ و ۷۷»
- ۳۰- ایشار مرحله ای است که فرد انسان دیگری را بر خودش انتخاب کند، ایشار یعنی این دیگری را بر خویش برگزیدن. از این چهارمین زندان که بسیار سنگین، وحشتناک و درونی و تسخیرناپذیر است، هر انسان به نیروی چنین عشقی می تواند رها شود... پازدن به بودن خود... در این مرحله است که انسان آزاد به وجود می آید، این متعال ترین مرحله انسان شدن است «انسان و اسلام ص ۱۳۷»
- ۳۱- شهادت دعوتی است به همه نسلها، در همه عصرها که اگر می توانی بمران و اگر نمی توانی بحیر «مجموعه آثار ۱- با مخاطبهای آشنا - ص ۲۳۰»